

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۰۸ دسمبر ۲۰۲۴



یونس نگاه

فرامین طالبان تاکتیک چانه زنی نیست؛ تلاش برای مهندسی اجتماعی است

از روزی که گروه طالبان اولین بار خیرساز شدند سه دهه می‌گذرد. تاریخ‌نویسان ماه اکتوبر ۱۹۹۴ را آغاز حضور جدی این گروه در صحنه سیاسی افغانستان می‌دانند. در آن ماه، گروهی که برای اکثریت مردم ما ناشناخته بود، ولسوالی مرزی سپین بولدک در ولایت قندهار را از دست قومندانان جهادی گرفتند و اعلام کردند که مأموریت‌شان مبارزه با شر و فساد است. آنان با نام نسبتاً متواضعانه «تحریک اسلامی طالبان» به صحنه آمدند که به‌منظر می‌رسید هوای تشکیل دولت را به‌سر ندارند و مأموریت اصلی‌شان ایجاد نظم و امنیت، و زمینه‌سازی برای تشکیل حکومت سراسری است. گروهی از تحلیل‌گران در آن سال‌ها مدعی بودند که طالبان با ظاهرشاه در تماسند و زمینه برگشت او را مهیا می‌کنند. عده‌ای می‌گفتند طالبان جاده‌صاف‌کن‌های استخبارات پاکستان‌اند و خود هیچ برنامه سیاسی در سر ندارند.

طالبان کمتر از دو سال پس از کنترل سپین بولدک، در ماه سپتمبر ۱۹۹۶ کنترل کابل را به دست گرفتند، بی‌آنکه از رمز آلودی‌شان چندان کاسته شود. وقتی به کابل آمدند، توده زجرکشیده از جنگ‌های داخلی در پایتخت با چک‌چک، گل و الله اکبر از جنگجویان آن گروه استقبال کردند، و هزاران آدم سیاسی در داخل کشور و در خارج به جنب‌وجوش آمدند تا رابطه‌ای با طالبان برقرار سازند و در تشکیل حکومت آینده سهم بگیرند. بیشتر اهالی سیاست، به خصوص آنانی که در غرب و دانشگاه‌های معتبر درس خوانده بودند به طالبان چون نیروی فاقد برنامه سیاسی و ناتوان در تشکیل اداره نگاه می‌کردند و می‌خواستند با پیوستن به آن آجندای سیاسی خود را تعقیب کنند.

اگر فرض کنیم که طالبان در اسپین بولدک آجندای سیاسی برای تشکیل حکومت نداشتند، تا رسیدن به کابل و دو سال جنگ و سیاست صاحب‌آجندا شده بودند. آنان با اعلام امارت اسلامی و اعمال سیاست‌هایی که نسخه مشابه آن را در منطقه نمی‌شد پیدا کرد، دومین شوک سیاسی را به سیاست‌مداران افغانستان وارد کردند و خیلی از حامیان و مبلغان خود را ناامید ساختند.

در پنج سال امارت طالبانی رفتار آن گروه با تعلیم، آزادی، رسانه، دولتداری و در مجموع نگاهشان به اجتماع و سیاست چنان غیرعادی و خلاف انتظار به خصوص افشار شهری و تحصیل‌کرده بود که هنگام تهاجم امریکا و متحدانش هیچ مقاومت جدی در دفاع از امارت طالبانی انجام نشد، و اکثر نیروهای فعال سیاسی از سقوط آن امارت استقبال کردند.

پس از آن دوسیه سیاسی طالبان پیش سیاستمداران غیرطالب بسته شد، و تصور می‌شد امارت طالبانی انحراف موقت در مسیر نورمال سیاست افغانستان معاصر و مرحله‌ای از پروژه استخباراتی بوده است که اگر تکرار هم شود، بسیار متفاوت خواهد بود. نویسندگانی که در مورد طالبان می‌نوشتند کمتر به ریشه‌های تاریخی و بنیادهای اجتماعی شکل‌گیری آن گروه می‌پرداختند. کمتر کسی به محیطی که طالب در آن پرورده شده و احتمال سربرآوردن مجددش، فکر می‌کرد. گروه طالبان اما طی چند سال دوباره به میدان آمد و تا سال ۲۰۰۶ خود را چون نیروی مشکل ساز تثبیت کرد. حالا امریکایی‌ها اعتراف می‌کنند که در سال ۲۰۰۷ با طالبان وارد مذاکره شده و آنان را چون نیروی سیاسی تعیین‌کننده در آینده افغانستان به رسمیت شناخته بودند.

مخالفان سیاسی طالبان در داخل کشور اما دست از انکار طالبان بر نمی‌داشتند. از آنجایی که گروه‌های سیاسی افغانستان متأسفانه در جریان جنگ‌وجهاد پروژه‌زده شده و نتوانسته بودند با محیط و اجتماع تماس متقابل و ارگانیک برقرار کنند، انکارشان استوار بر فاکت و تحقیق نبود. در بیست سال دوره جمهوری اسلامی بسیار خبر و اعلامیه و گزارش تولید شد، ولی از هیچ سازمان و گروه سیاسی کتاب و مجله‌ای نخواندیم که به شناخت جامعه افغانستان و دشواری‌هایش از جمله خطر افراطیت و طالبانیزم کمک کند. رابطه طالبان با ده‌ها هزار مدرسه‌ای که چون تار جولا در سراسر منطقه گسترده بود، جدی گرفته نمی‌شد. کسی در مورد خطر افزایش روزافزون فقر و بی‌ثباتی در تقویت گروه‌های تندرو، از جمله طالبان، هشدار محققانه نمی‌داد. از سهم پول‌های سرگردانی که در پروژه‌های نظامی و غیرنظامی جریان داشت، و خطر همدستی طالبان و قاچاق‌بران چندان صحبت نمی‌شد. طالبان ولی به تدریج و بیشتر از پیش مخالفان خود را غافل‌گیر می‌کرد و کم‌کم از گروه شورشی بم‌گذار و فراری به مدعی حاکمیت و طرف مذاکره بدل شد. دولت جمهوری اسلامی و گروه‌های سیاسی مخالف طالبان به‌جای اقرار به وجود طالبان و عوامل سیاسی-اجتماعی طالبان، همچنان به واکنش‌های تبلیغاتی و سرسری اکتفا می‌کردند. مثلاً دولت افغانستان در برابر تلاش امریکایی‌ها و متحدانش به‌خاطر تماس و مذاکره با طالبان به تاریخ ۲۷ دسامبر ۲۰۰۷ مایکل سمپل معاون نماینده ویژه اتحادیه اروپا و مروین پترسون یکی از کارمندان ارشد دفتر سازمان ملل متحد در افغانستان را از کشور اخراج کرد، اما تماس‌های طالبان با خارجی‌ها قطع نشد، بلکه بعد از چند سال صاحب دفتر رسمی در قطر گردید. گشایش دفتر رسمی طالبان در قطر شوک دیگری در میان مخالفان طالبان بود. در ماه جون ۲۰۱۳، محافل سیاسی افغانستان مشغول مشاجره بر سر افراشته‌شدن بیرق طالبان در قطر شده بود و حامد کرزی از آن‌که توانسته بود دولت اوپاما را وادار سازد تا پرچم طالبان را از روی دیوار دفتر آن گروه در قطر پائین کند، احساس پیروزی می‌کرد.

برای جلوگیری از طولانی‌شدن سخن، به آن‌چه بعد از گشودن دفتر طالبان در قطر گذشت نمی‌پردازیم، و از شما دعوت می‌کنم که به توافقنامه دوحه، «مذاکرات بین‌الافغانی» و رقابت سیاسی‌ها در تماس با طالبان در آستانه سقوط جمهوری اسلامی بیندیشید. ولی خوب است که قبل از پرداختن به شوک‌هایی که طالبان در سه‌سال و چند ماه امارت تازه‌شان بر برداشت‌های سیاستمداران و جامعه غیرطالبانی افغانستان وارد کرده، از جنگ مارجه چون یکی از مهم‌ترین مراحل برگشت طالبان یاد کنیم. در ماه فیبروری ۲۰۱۰ نیروهای خارجی و افغان «عملیات مشترک» را در ولسوالی‌های نادعلی و مارجه علیه طالبان راه انداختند که در آن برای اولین بار گروه طالبان روزها در برابر هزاران نیروی خارجی

و داخلی روبه‌رو و در یک جبهه وسیع جنگیدند. جنگ مارجه اگرچه در رسانه‌ها چون کمپاین سرکوب طالبان تبلیغ می‌شد، اما تصویر تازه‌ای از طالبان در اذهان عامه برجای گذاشت و خیلی‌ها را متحیر ساخت. پس از آن حاکمیت طالبان بر بخش‌هایی از کشور نورمال گردید و در آستانه سقوط جمهوریت دعوا برسر این بود که کدام طرف بیشترین بخش خاک کشور را در اختیار دارد. طالبان مدعی بودند که غیر از کابل و چند شهر کلان و تعدادی از مراکز ولایات و ولسوالی‌ها، باقی کشور را در کنترل و یا در تیررس دارند، اما دولت این ادعا را رد می‌کرد. همه اما می‌دانستیم که طالبان امارت موازی‌اش را بر بخش‌های وسیع کشور حاکم ساخته، راه‌های تجارت و ترانزیت را کنترل یا تهدید می‌کند، محاکم صحرایی دارد و از گوشه و کنار کشور عشر و مالیات جمع می‌کند.

آجندای سیاسی و ایدیولوژیک طالبان تغییر نکرده است

طالبان با کمپاین وحشت و تأکید بر سیاست‌های استوار بر حذف، تبعیض و ترور گام‌به‌گام حلقه را بر مردم و مخالفان سیاسی‌اش تنگ می‌کرد. در چند ماه منتهی به سقوط، طالبان در کنار تماس با منتقدان و سیاست‌پیشه‌ها، با بخشی از جامعه که مخالفان فکری طالب پنداشته می‌شدند، از جمله اهالی رسانه و فعالان مدنی، با قسوت و وحشت‌ناک برخورد کرد. در یک مورد خبرنگاری را در شهر کابل با سنگ حلال کردند و تقریباً هر روز خبر از ترور و تهدید اقشاری که زندگی غیرطالبانی می‌خواستند در سراسر کشور، به‌خصوص در کابل شنیده می‌شد. زنان و دختران تحصیل‌کرده و مراکز کار و تعلیم زنان به‌شکل نظام‌مند هدف قرار می‌گرفتند. با تمام این‌ها، گروهی از سیاست‌پیشه‌ها مشغول تبلیغ «تغییر طالبان» بودند که بدبختانه خارجیان نیز آن تبلیغ را حمایت می‌کردند.

طالبان اما هیچ‌گاه اعلام نکردند که دست از سیاست‌های امارتی دور قبل بر خواهند داشت. آنان تأکید داشتند که «امارت اسلامی» را که به زور از قدرت رانده شده، دوباره بر کشور حاکم می‌سازند. در توافقتنامه دوحه نیز حاضر نشدند که گروه یا تحریک طالبان خوانده شوند و با نام «امارت اسلامی» توافقتنامه را امضاء کردند. البته برخی اعضای هیأت مذاکره طالبان در مصاحبه با رسانه‌ها و اعضای هیأت جمهوری اسلامی به‌صورت مبهم چیزهایی درمورد تغییر سیاست طالبان می‌گفتند، از جمله در زمینه تعلیم و کار زنان.

پس از آن‌که اداره کل کشور به‌دست طالبان افتاد، مردم ناچار و گرفتار انتظار داشتند که بخشی از حقوق اساسی آنان از جمله کار و تعلیم حفظ خواهد شد. برای این امیدواری به دو احتمال خام تکیه می‌کردند. یکی این‌که قدرت را طالبان در توافق با خارجی‌ها به دست آورده و احتمالاً یکی از شرایط مندرج در ضمیمه پنهان توافقتنامه دوحه و حمایت غرب از امارت طالبانی، اجتناب از حذف زنان از تعلیم و کار است. مردم و حتی سیاستمداران تصور می‌کردند که طالبان این‌بار با زنان با نرمش بیشتری برخورد خواهد کرد. دوم این‌که تصور می‌شد طالبان پس از سال‌ها جنگ و سیاست، و به‌خصوص بعد از سال‌ها مذاکره با خارجیان و مخالفان سیاسی خود متوجه شده‌اند که بدون انعطاف نسبی و تحمل برخی حقوق و آزادی‌های پایه برای زنان و اقلیت‌ها و مخالفان، با مشکل و مقاومت جدی روبه‌رو خواهند گردید. از این‌رو تصور می‌شد که طالبان را جبر زمان و تغییر محیط وادار به عقب‌نشینی از سیاست‌های قرون وسطایی کرده است.

رهبران طالبان اما هرگز از تغییر و انعطاف سخن نگفتند. تنها کاری که آنان کردند اعلام عفو به شرط اطاعت بود. نکته اساسی در عفو، پذیرش امارت و اطاعت از مقررات و فرامین طالبانی بود که نامش را «شریعت» گذاشته‌اند. این فریب را نیز غافلان سیاسی چون بهانه‌ای برای خلق امید کاذب «تغییر طالبان» تبلیغ کردند، چنان‌که در آغاز قدرت‌گیری طالبان صف طولانی از تحصیل‌کردگان و سیاست‌پیشه‌هایی که خود و خانواده‌های‌شان زندگی غیرطالبانی

دارند، به جمع حامیان و مبلغان طالبان پیوستند و به توجیه فرامین ملامت‌الله مشغول شدند. ملامت‌الله و رهبران طالبان با فرامین، سخنرانی‌ها، تجمعات، مانورها و مهم‌تر از همه با اعمال سیاست‌های طالبانی تأکید داشتند که امارت سچه طالبانی می‌سازند، کندک انتحاری تربیه می‌کنند، مدارس جهادی اعمار می‌کنند و نسل جهادی تربیه می‌کنند، تهیه روزی کار طالبان نیست و مردم باید آن را از خدا بخواهند، آزادی دنیوی ارزش ندارد و آزادی واقعی در اطاعت از امیرالمؤمنین است، و طالبان زیر هیچ‌گونه فشار داخلی و خارجی دست از ایجاد امارت اسلامی بر نخواهد داشت. ولی مخالفان و بخشی از توده مردم باور نمی‌کردند که طالبان در بیان این چیزها جدی‌اند. بخشی از مخالفان طالب، هنوز مشغول خودفریبی‌اند. عده‌ای هنوز می‌گویند این فرامین از طالبان نیست، بلکه کدام دگروال یا جنرال آی‌اس‌آی زیر نام ملامت‌الله برای تخریب افغانستان فرمان صادر می‌کند. هنوز از زبان آدم‌های بسیار هوشیار می‌شنویم که «لامت‌الله مشکوک است! شاید اصلاً چنین ملائی وجود نداشته باشد.» آنان حاضر نیستند که وجود سیاسی و عقیدتی طالب، و آفتی را که ده‌ها سال در مدارس پرورده شده باور کنند.

برخی تأکید دارند که طالبان حقوق و آزادی‌های زنان را برای امتیازگیری سیاسی و چانه‌زنی برسر رسمیت «گروگان گرفته‌اند.» آنان نمی‌پذیرند که طالبان ایده‌آل‌های عقیدتی و سیاسی دارند و برای تحقق آن می‌کوشند جامعه را مهندسی کنند. از همین‌رو وقتی دختران در سال اول حاکمیت طالبان از رفتن به دانشگاه منع شدند، خیلی‌ها انتظار داشتند که این محدودیت موقتی خواهد بود. بعد زمانی که مکاتب لیسه و متوسطه را به‌روی دختران بستند، جمعیت بزرگی از هموطنان به پسوند «امر ثانی» دل بستند و انتظار داشتند که در آینده نزدیک مکاتب‌ها دوباره گشوده خواهد شد. تا همین اواخر «امیدواران» به تغییر طالبان، مخالفان را به خویشن‌داری دعوت کرده و می‌گفتند این سیاست موقتی است. آنان به باز بودن انستیتوت‌های صحی اشاره می‌کردند، و حضور زنان در برخی ادارات طالبان را مدرک می‌آوردند که گویا طالبان از نظر عقیدتی با کار و تعلیم زنان مخالف نیستند و برای چانه‌زنی و یا به دلیل «مشکلات داخلی» این سیاست را پیش گرفته‌اند. آنان استدلال می‌کردند و شاید هنوز به این باور باشند که اگر طالبان از رسمیت امارت خود اطمینان یابند، و مطمئن شوند که حکومت‌شان زیر سؤال برده نخواهد شد، آن‌گاه دوباره و به تدریج دروازه‌های تعلیم، کار و حتی آزادی را خواهند گشود.

سی سال حضور طالبان در عرصه سیاست و سه سال امارت تازه آن گروه در روشنایی نسبی چراغ‌های رسانه و ارتباطات، اسناد کافی در اختیار ما قرار داده است تا باور کنیم طالبان نیروئی صاحب اجندا و در پی ایجاد جامعه‌ای «ایده‌آل» است، و ریشه‌های فرامین آن گروه را غیر از دستگاه‌های استخباراتی، معاملات سیاسی و عقب‌ماندگی‌های جامعه افغانستان، در میکانیزم وجودی و ریشه‌های فکری آن گروه نیز بجوئیم. حداقل حالا باید باور کنیم که آجندای سیاسی طالبان تغییر نکرده و آنان برای امارتی که مدعی‌اند، چارچوب فکری دارند. انکار وجود طالبان چون جریان بنیادگرا و ایدئولوژیک صاحب اجندا، و تأکید بیش از حد به عوامل پشت‌پرده و حمایت‌های خارجی، یا تقلیل آن به بازیچه صرف بازی‌های استخباراتی کارساز نیست.

برجسته‌کردن بیش از حد عوامل خارجی فریبنده است

برای شناخت هر پدیده‌ای نیاز است که حداقل آن را از سه جهت مطالعه کنیم: اول محیطی که آن پدیده در آن شکل می‌گیرد، دوم عواملی که به‌رشد و دوامش کمک می‌کنند، و سوم که مهم‌تر از دوتای اول است، چنانچه خود آن پدیده. به‌جای طالب، آفت کرونا را مثال بزنیم. این بحث که کرونا چگونه پدید آمد و دولت‌ها در انتشار و کنترل آن چه نقشی داشتند هنوز ادامه دارد. اما، مردم برای نجات از شر کرونا به شناخت عوامل پدیدآورنده و انتشار آن اکتفا نکردند، بلکه

دانشمندان بیولوژی و طبیبان آستین بالا زده کرونا را زیر ذره‌بین میکروسکوپ بردند، و وجود آن را چون پدیده زنده و کشنده مطالعه کردند. در عین حال آدم‌ها در سراسر جهان محیطی را که باعث دوام و گسترش کرونا می‌شود مطالعه کردند و برای کنترل آن دست به اقدام زدند.

با طالب نیز باید همین‌گونه رفتار شود. دانستن این‌که استخبارات پاکستان و دیگر کشورها چگونه در ایجاد تشکیلات اولیه طالبان نقش بازی کردند و بعداً چگونه محیط آشوب‌زده و عقب‌مانده افغانستان زمینه‌ساز نفوذ طالبان شد، مهم است. درک این واقعیت نیز لازم است که امریکا و متحدانش اکنون به طالبان پول و امتیاز می‌دهند، روسیه و چین و ایران و قطر و پاکستان هرکدام می‌کوشند از ابزار طالب برای اهداف سیاسی و اقتصادی استفاده کنند. درزهای سیاسی و فرهنگی در افغانستان نیز به رشد طالبان کمک کرده و هزاران انسان غیرطالب برای منافع گذرا و سودهای شخصی با طالبان همکاری کرده‌اند. اما، در این میان وجود طالبان باید فراموش نشود، و شناخت «فیزیولوژی» طالب از یاد نرود. مأموریت رسانه‌ها، سیاستمداران و محققان غیرطالب افغانستان با بیان حیرت و گزارش سیاست‌های فاجعه‌بار آن گروه تمام نمی‌شود. حتی با اظهار بی‌زاری و اعلام مقاومت علیه طالبان نیز مأموریت نیروهای ضد طالب تکمیل نمی‌شود. باید به وجود طالبان چون آفت سیاسی و فکری ریشه‌دار و صاحب منافع و ایده‌آل‌های مستقل اعتراف کنیم، و به‌همدیگر بگوئیم که آنچه طالبان انجام می‌دهند و سیاست‌هایی که اعمال می‌کنند تاکتیک و ابزار فشار و یا حتی از سر نفهمی و وابستگی صرف نیست، بلکه پشت این سیاست‌ها جریانی با برنامه ایستاده و خیال مهندسی اجتماعی افغانستان و فراتر از آن را به‌سر دارند. اگر این کار را نکنیم، طالبان پس از این نیز ما را به حیرت خواهد انداخت و بارها از تفاوتی که بین طالبی که در ذهن داریم و آنی که در اجتماع مشغول تخریب و برپادی است، شوکه خواهیم شد. یادآوری: این نوشته در زنتایمز نیز نشر شده است.